

Justifying Personal Identification with Mental Criteria; Philosophical Challenges and Theological Consequences

Mohammad Abbasi

*Phd of Islamic philosophy, Baqer al-Olum University
(abasi.1371.1@gmail.com)*

Hasan Moallemi

*Professor, Baqer al-Olum University
(h.moallemi57@gmail.com)*

Abstract

One of the important debates in the philosophy of mind is the issue of "personal identity"; that is, people still have numerical unity despite their quantitative and qualitative changes. Every person intuitively and definitively understands his personal identity, but providing a rational explanation of the "criterion" of said identity is a complex issue exposed many disagreements. Most of the philosophers of the mind have considered "mental continuity" as the criterion of personal identity by denying the single human soul and considering physical continuity insufficient. This article aims to explain and evaluate the mental criterion, using the analytical and critical method, after explaining the different interpretations of the criterion, from a philosophical point of view, to the internal inconsistencies of this theory, such as "the problem of mental branching" and "the ineffectiveness of continuity in justifying the claim" and then points to some theological consequences of the mental criterion and shows that this theory is not compatible with some definitive teachings of religion such as resurrection and the issue of reward and punishment and logically leads to opposing them.

Keywords: Mental Criterion, Personal Identity, Identity, Resurrection.



توضيح الهوية الشخصية بواسطة المعيار النفسي؛ التحديات الفلسفية واللوازم اللاهوتية

محمد عباسي^١

حسن معلمي^٢

أحد المواضيع المهمة في فلسفة الذهن هو مسألة "الهوية الشخصية"؛ بمعنى أن الأفراد، بالرغم من التغيرات الكمية والنوعية التي تحدث لهم، يبقون متوحدين عدديًا. كل فرد يدرك هويته الشخصية بشكل شهودي وقاطع، لكن تقديم تفسير عقلي لـ "معيار" هذه الهوية يمثل قضية معقدة ومحل خلاف كبير بين الفلاسفة. معظم فلاسفة العقل، مع إنكارهم للروح المجردة وعدم كفاية الاستمرارية الجسدية، يعتبرون "الاستمرارية النفسية" معيارًا للهوية الشخصية. تهدف هذه المقالة إلى توضيح وتقييم هذا المعيار النفسي، باستخدام المنهج التحليلي والانتقادي. بعد توضيح مختلف التقارير للمعيار النفسي، تتناول المقالة من منظور فلسفي التناقضات الداخلية في هذه النظرية مثل "مسألة انشعاب العقل" و"عدم كفاءة الاستمرارية في تبرير الهوية العينية"، وتنتقل لاحقًا إلى بعض المتطلبات اللاهوتية للمعيار النفسي. تُظهر المقالة أن هذه النظرية تتعارض مع بعض التعاليم الدينية القطعية مثل المعاد ومسألة الثواب والعقاب، وتوصل إلى أن هذا التعارض منطقي ويؤدي إلى مخالفة هذه التعاليم.

مفاتيح البحث: المعيار-النفسي، الهوية-الشخصية، الهوية، المعاد.

١. دكتوراه في الفلسفة الإسلامية من جامعة باقر العلوم (abasi.1371.1@gmail.com).

٢. أستاذ وعضو هيئة التدريس في جامعة باقر العلوم (h.moallemi57@gmail.com) وأمين المجمع الأعلى للحكمة الإسلامية.



فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت
سال شانزدهم، تیر ۱۴۰۳، شماره مسلسل ۶۰

توجیه این همانی شخصی با معیار روانی؛ چالش‌های فلسفی و لوازم الهیاتی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۱

تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۰۳/۲۰

* محمد عباسی
** حسن معلمی

یکی از بحث‌های مهم در فلسفه ذهن، مسئله «این همانی شخصی» است؛ به این معنا که افراد علی‌رغم وقوع تغییرات کمی و کیفی، همچنان از وحدت عددی برخوردارند. هر فردی به صورت شهودی و قطعی، این همانی شخصی خود را درک می‌کند؛ اما ارائه تبیین عقلی از «معیار» این همانی مذکور، مسئله‌ای پیچیده و محل اختلاف نظرهای فراوان است. بیشتر فیلسوفان ذهن با انکار روح مجرد انسانی و ناکافی دانستن استمرار بدنی، «استمرار روانی» را معیار این همانی شخصی دانسته‌اند. این مقاله با هدف تبیین و ارزیابی معیار روانی، با استفاده از روش تحلیلی و انتقادی، پس از تبیین تقریرهای مختلف معیار روانی، از منظر فلسفی به ناسازگاری‌های درونی این نظریه مانند «مسئله انشعاب ذهنی» و «ناکارآمدی استمرار در توجیه این همانی عینی» می‌پردازد و در مرحله بعد به برخی لوازم الهیاتی معیار روانی اشاره می‌کند و نشان می‌دهد این نظریه با برخی آموزه‌های قطعی دین مانند معاد و مسئله ثواب و جزا سر ناسازگاری دارد و منطقاً به مخالفت با آنها می‌انجامد.

واژه‌های کلیدی: معیار روانی، این همانی شخصی، هویت، معاد.

* دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقر العلوم (abasi.1371.1@gmail.com).

** استاد و عضو هیئت علمی دانشگاه باقر العلوم و دبیر مجمع عالی حکمت اسلامی

(h.moallemi57@gmail.com).



مقدمه

هر شخصی هویت فردی خود را به وحدت عددی درک می‌کند. این هویت شخصی امری مستمر در طول زمان است و به همین دلیل جایز است افراد آنچه را در گذشته انجام داده‌اند، کار «خود» بدانند و نسبت به آینده «خود» نگران بوده، برای آن برنامه‌ریزی کنند. اینها نشان می‌دهد انسان در تمام مراحل زندگی خود، علی‌رغم گذر زمان و وقوع تغییرات کمی و کیفی مختلف، همچنان از هویت و خویشستن یکسانی برخوردار است؛ اما به راستی معیار این همانی شخصی چیست؟ به عبارت دیگر چه چیز باعث می‌شود انسان در زمان‌ها و مراحل مختلف زندگی، خود را یک شخص بداند؟

هر معیاری که در توجیه این همانی شخصی ارائه شود، دلالت‌ها و لوازم مختلفی در حوزه مباحث اخلاقی، حقوقی و الهیاتی مانند معاد خواهد داشت؛ لذا تأمل و تحقیق در مورد این معیار، پایه‌ای برای مباحث دیگر خواهد بود. بسیاری از فیلسوفان ذهن با انکار هر گونه حقیقت مجرد و غیرمادی از انسان، «استمرار روانی» را معیار این همانی ذهنی دانسته‌اند. ما در این مقاله به دنبال آن‌ایم پس از ایضاح مفهومی مدعا و دلیل «معیار روانی» از منظر فلسفی به ناسازگارهای درونی این نظریه بپردازیم و برخی لوازم و پیامدهای الهیاتی آن مانند نفی امکان معاد و زندگی پس از مرگ را بررسی کنیم.

۱. چیستی معیار روانی در این همانی شخصی

توجیه این همانی شخصی بر اساس استمرار روانی، دارای تقریرهای مختلفی است. در ابتدا قوام این همانی شخصی به استمرار حافظه دانسته شده است؛ اما توجه به کاستی‌ها و اشکالات موجود در این نظریه، سبب بروز تقریرهای جدیدی از آن شده است. اصل این نظریه که بر «استمرار حافظه»^۱ تأکید می‌کند، با نام جان لاک،^۲ فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم گره خورده است. به عقیده لاک برای آنکه بدانیم چه چیزی این همانی شخصی را می‌سازد، باید در ابتدا شخص را بشناسیم. شخص درواقع موجودی باهوش و متفکر است که دارای تعقل و تأمل

^۱ Memory continuity.

^۲ John Lock.

بوده، می‌تواند در زمان‌ها و مکان‌های مختلف خویش را به عنوان موجودی متفکر بیابد. به نظر لاک ادراک خویشتن تنها از طریق شعور و آگاهی^۱ میسر است؛ به گونه‌ای که شخص همواره درک می‌کند که درک می‌کند؛ یعنی وقتی اراده می‌کند، می‌بیند، می‌شنود یا تمرکز می‌کند، در تمامی این امور می‌داند که این کارها را انجام می‌دهد. از منظر لاک، هویت شخصی در طول زمان به واسطه پیوندهای مستقیم حافظه به دست می‌آید؛ به این صورت که شخص در زمان دوم، آنچه را در زمان اول به یاد داشته یا شاهد آن بوده، به خاطر بیاورد. به تعبیر منطقی، شخصی که در زمان t وجود دارد، با شخصی که در زمان t_2 وجود دارد، این‌همانی دارد، اگر و تنها اگر، شخص دوم بتواند در t_2 ، آنچه را که شخص اول در t تجربه کرده است، به یاد آورد. البته لاک تأکید می‌کند که هویت و آگاهی فردی از یک جوهر متعین و ثابت تشکیل نشده است. هویت و آگاهی فردی به تجربه‌ها، تفکرات و ادراک‌های فردی مرتبط می‌شود و این تجربه‌ها ممکن است در طول زمان تغییر کنند، اما همچنان به عنوان جزئی از هویت فرد باقی می‌مانند (Lock, 1947: 165, 170-171).

هرچند دیدگاه لاک نظریه ساده‌ای می‌نماید، در جایی که بعضی خاطره‌ها فراموش شود، دچار مشکل می‌شود. فرض کنید افسری در کودکی به خاطر دزدیدن سیبی از باغ، مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. همین افسر جوان به خاطر افتخاری که به دست می‌آورد، به درجه ژنرالی می‌رسد. وقتی او ژنرال می‌شود، به یاد دارد که آن افتخار را به دست آورده و به همین دلیل ژنرال شده است؛ اما به یاد ندارد که در کودکی، سیبی از باغ دزدیده و کتک خورده است. بنا بر نظریه لاک، فردی که به درجه ژنرالی رسیده، همان افسری است که توانسته آن افتخار را به دست آورد و آن افسر هم همان کودکی است که کتک خورده است؛ اما ژنرال و فردی که در کودکی کتک خورده است، یکی نیستند؛ در حالی که چنین نتیجه‌ای غیرقابل پذیرش است؛ زیرا دو چیز که از لحاظ عددی متمایز هستند، نمی‌توانند با یک موجود، یکسان و با آن این‌همانی داشته باشند (Reid, 2003: 48-54). این اشکال باعث شد تقریر دیگری از معیار روانی ارائه شود که مطابق با آن شخصیت و هویت هر فردی در گرو

¹ Consciousness.

این زنجیره متصل از تجربیات و خاطراتی است که معمولاً زودگذرند. بنابراین در مثال محل بحث کودک، افسر و ژنرال همگی یک نفرند؛ لذا طبق مبنای گفته شده می توان به این همانی شخصی حکم کرد؛ چراکه اتصال با رشته ای از تجربیات و خاطرات به هم پیوسته مواجه ایم (Grice, 1942: 340-343).

اشکال دیگری نیز به معیار مذکور وارد شده که به تقریر دیگری از آن منجر شده است. یادآوری تجربه ای که از گذشته وجود دارد، به تنهایی نمی تواند این همانی شخصی را توجیه کند، مگر اینکه آن شخص «خودش» این تجربه را داشته باشد و چنین پیش فرضی موجب دور شدن معیار مذکور می گردد (Butler, 2008: 99-103). به همین دلیل شومیکر برای پاسخ به این اشکال، از مفهوم شبه حافظه^۱ کمک گرفته است. شبه حافظه تا حدی شبیه به خود حافظه است، با این تفاوت که از لحاظ مفهومی پیش فرض نمی گیرد بین شبه یادآورنده یک تجربه، با فردی که تجربه ای را داشته است، یکسانی و این همانی باشد؛ لذا اگر ادعا کند که نسبت به واقعه ای شبه خاطره دارد، تنها به این معناست که کسی از آن تجربه و خاطره آگاه بوده است. بنابراین اگر بگوییم «این همانی شخصی باید بر اساس استمرار شبه حافظه فهمیده شود»، هیچ گونه دور و اشکالی وجود ندارد (Shoemaker, 2008: 252-256).

معیار روانی-حافظه در توجیه این همانی شخصی دچار تغییر و تحولات مختلفی شده و تقریرهای مختلفی از این نظریه ارائه گردیده است. این نظریه با عدول از کافی شمردن استمرار بدنی و نفی هر گونه جوهر مجرد در ساحت وجودی انسان، مسئله این همانی شخصی را در ابتدا به استمرار حافظه پیوند می زد، ولی تقریرهای بعدی و نهایی آن، استمرار روان شناختی را جایگزین آن کرده اند که معنایی اعم دارد؛ چراکه حافظه تنها یکی از جنبه های روانی شخص به حساب می آید (Shoemaker, 1984: 90-91). تقریرهای مختلف از معیار روانی برای رهایی از اشکالاتی است که متوجه این رویکرد شده است؛ اما باید بررسی کرد که چه چالش های دیگری برای این نظریه وجود دارد.

¹ quasi-memory.

۲. ادله معیار روانی

همان‌طور که در تبیین استمرار روانی به مثابه معیار این‌همانی شخصی بیان شد، این نظریه بر اهمیت امور ذهنی و روانی تأکید می‌کند که به صورت تجربی می‌توان نشان داد تجربه‌های متعلق به یک شخص وجود دارد. اما چطور می‌توان اثبات کرد که تجربه‌های متعین فعلی به همان شخصی تعلق دارد که تجربه‌های دیگر متعلق به همان شخص‌اند؟ زمانی می‌توان استمرار روانی را معیار این‌همانی شخصی دانست که پاسخ قانع‌کننده‌ای به این پرسش بدهد. یک پاسخ به این پرسش آن است که تجربه‌ها با هم در یک‌جا - مثلاً روح - جمع می‌شوند. از آنجا که همه آنها در یک جوهر اشتراک دارند، همگی متعلق به همان‌اند. هیوم بر اساس مبانی تجربه‌گرایی خود، چنین موجود غیرقابل مشاهده‌ای را انکار می‌کند. او معتقد است وقتی به ذهن خود نگاه کنیم، تنها تعداد زیادی از آگاهی‌ها را شاهدیم نه چیز دیگری. هیوم با انکار موضوع ادراکات و آگاهی‌ها در انسان، هویت انسانی را به بقچه‌ای از تصورات فرومی‌کاهد. او در این باره می‌گوید: «وقتی به طور عمیق به آنچه «خودم» می‌خوانم وارد می‌شوم، همیشه با برخی مشاهدات خاص دیگری - مانند سرما، گرما، روشنایی، سایه، عشق یا نفرت، درد یا خوشایندی - برخورد می‌کنم. من هیچ وقت نمی‌توانم خودم را در هر زمانی بدون یک مشاهده در نظر بگیرم و هرگز نمی‌توانم چیزی را به غیر از مشاهده، مشاهده نمایم. وقتی مشاهدات من برای هر مدتی حذف می‌شود، مثل خواب عمیق، من از خودم ناآگاه هستم و شاید درست باشد که بگویم من وجود ندارم... با کنارگذاشتن بعضی متافیزیک‌دانان، ممکن است جرئت کنم بقیه انسان‌ها را این‌طور معرفی کنم که چیزی نیستند مگر یک دسته یا مجموعه‌ای از آگاهی‌های مختلف که با سرعتی باورنکردنی یکی پس از دیگری به وجود می‌آیند و در یک جریان دائمی در حرکت‌اند» (Hume, 1978: 252).

گرایس نیز همسو با هیوم دو تجربه را به این خاطر به یک شخص مستند می‌داند که با درون‌نگری می‌توان به همزمانی آنها در خود ملتفت شد. همزمانی احساس درد خودم با سایر تجربه‌هایم را می‌توانم با درون‌نگری درک کنم؛ اما همزمانی احساس درد خودم با تجربه‌های فعلی دیگران را نمی‌توان با درون‌نگری فهمید. گرایس از این مطلب به سود معیار روانی -

حافظه استفاده می‌کند. او معتقد است با درون‌نگری چیزی فراتر از همین تجربیات مشاهده نمی‌شود (Grice, 1941: 335-337).

در هر صورت اصلی‌ترین دلیل که استمرار روانی، دلیلی است که در آن فرض می‌گیرد شخصی از لحاظ روان‌شناختی به بدن دیگری انتقال داده شود. موقعیتی را فرض کنید من آقای الف و آقای ب را می‌شناسم. آقای الف شخص قدبلند و لاغری است که من یک بار با او به تماشای پرندگان رفته‌ام. آقای ب فرد کوتاه‌قد و چاقی است که با او تجربه سفرهای بین‌شهری داشته‌ام. یک روز من آقای الف را می‌بینم در حالی که خاطرات مشترک با آقای ب را ادعا می‌کند؛ همچنین آقای ب را می‌بینم در حالی که او نیز خاطرات مشترک با آقای الف را ادعا دارد؛ به گونه‌ای که هر دوی آنها ادعا می‌کنند من به هر کدام از آنها به‌تنهایی قول داده بودم امشب را به دنبال کار مشخصی برویم.

در این فرض اگر نظریه استمرار بدنی درست باشد، آقای الف و آقای ب همان بدن‌های قبلی‌اند و تنها خاطراتشان جابه‌جا شده است؛ اما اگر معیار استمرار روانی درست باشد، آقای الف بدن سابق آقای ب را دریافت کرده است و آقای ب نیز بدن سابق آقای الف را به دست آورده است. در مقام قضاوت بین این دو، ما به طور غریزی داوری دومی را می‌پذیریم. بنابراین این همانی شخصی وابسته به حالات ذهنی و سابق هر شخص است و این دلیلی بر استمرار روانی-حافظه در توجیه این همانی شخصی خواهد بود (Quinton, 1962: 401-405).

۳. چالش‌های فلسفی معیار روانی

در این بخش با صرف نظر از اشکالات مبنایی، به برخی اشکالات رو بنایی که ناظر به مدعا و دلیل ارائه‌شده در معیار روانی است، می‌پردازیم. ناسازگاری‌های درونی، ضعف دلیل و لوازم غیرقابل التزام، اصلی‌ترین چالش‌هایی است در اینجا به آنها پرداخته شده است.

الف) اشکال انشعاب ذهنی

چالشی که قائلان به معیار روانی-حافظه نتوانسته‌اند به آن جواب قانع‌کننده‌ای بدهند، «مسئله انشعاب ذهنی» است. نکته اصلی مسئله انشعاب ذهنی آن است که بنا بر استمرار روانی یک شخص می‌تواند با شخصیت‌های دیگری در آینده موجود باشد. پارفیت در این

باره می‌گوید فرض کنید بدن من به طور مرگباری مجروح شود و مغز دو برادر من نیز به همین کیفیت آسیب بینند. در این هنگام مغز من تقسیم می‌شود و هر نصف از آن، در بدن دو برادرم قرار می‌گیرد. از این پس هر کدام از آن دو فکر می‌کنند که درواقع «من» هستند؛ زیرا خاطرات و خلیات من را دارند و خود را استمرار روانی «من» به حساب می‌آورند (Parfit, 1984: 254-255). پس «من» که همواره فقط خودم بودم، اکنون دو تا شده‌ام و از آنجا که هر دوی آنها همان «من» هستند، پس آن دو هم باید یکی باشند، در حالی که آنها واقعاً دو نفر غیر از هم‌اند (من = برادر اول، من = برادر دوم، اما برادر اول ≠ برادر دوم).

به تعبیر شومیکر در این فرض که نیمکره‌های مغز شخصی به مجموعه دو بدن دیگر منتقل شود، سخت است که بتوان پذیرفت هر کدام از «چپی» -کسی که نیمکره چپ فرد اصلی در مجموعه اوست- و «راستی» -کسی که نیمکره راست فرد اصلی در مجموعه اوست- با شخص اصلی، این‌همانی دارد؛ زیرا این دو غیر از هم‌اند؛ چراکه پس از عمل جراحی هر کدام از آن دو راه خودش را می‌رود و می‌توان هر کدام از آن دو را بر اساس موقعیت‌های روانی و مکانی و ویژگی‌های فیزیکی از یکدیگر تشخیص داد؛ همچنین نمی‌توان پذیرفت تنها یکی از آن دو با فرد اصلی این‌همانی دارد؛ چراکه هر دوی آنها خاطرات زندگی فرد اصلی را دارند و با وقائعی که در گذشته برای فرد اصلی اتفاق افتاده، در ارتباط‌اند (Shoemaker, 1984: 84-85).

ب) تلاش‌های نافرجام برای رهایی از اشکال انشعاب

همان‌طور که نشان داده شد، اگر استمرار روانی معیاری برای این‌همانی شخصی تلقی شود، با مشکل انشعاب ذهنی مواجه می‌شود. برای پاسخ به این مشکل، جواب‌های مختلفی داده شده است. در این میان «نگرش غیرانشعابی» و «نگرش همزیستی» از اهمیت بیشتری برخوردارند؛ لذا این دو پاسخ را نقل و سپس نقد می‌کنیم.

(۱) نگرش غیرانشعابی^۱

پاسخ رایجی که قائلان به معیار روانی می‌دهند، آن است که استمرار روانی به‌تنهایی برای توجیه این‌همانی شخصی کفایت نمی‌کند، بلکه فرد در گذشته یا آینده تنها زمانی با شما این‌همانی دارد که هیچ فرد دیگری در آن زمان به این صورت نباشد. پس بر اساس استمرار روانی، این‌همانی شخصی نباید شکل انشعابی به خود گرفته باشد (Parfit, 1984: 263). به طور خلاصه معیار روانی عبارت خواهد بود از: «استمرار روانی به شرط لا از انشعاب». بنابراین در این فرض که نیمکره‌های مغز شخصی به مجموعه دو بدن دیگر منتقل شود، هیچ کدام از «چی» و «راستی» با فرد اصلی این‌همانی ندارند؛ چراکه شرط این‌همانی شخصی -یعنی وجود «تنها یک نفر» در زمان دوم- محقق نشده است (Shoemaker, 1984: 85-86).

(۲) پاسخ به نگرش غیرانشعابی

بر اساس توجیه رویکرد غیرانشعابی، فرد اصلی تنها در صورتی می‌تواند نجات پیدا کند و استمرار روانی بیابد که تنها یکی از آن دو نیمکره به‌درستی کار کنند. در این صورت فرد اصلی و «چی» یعنی بدنی که نیمکره فرد اصلی در آن گذاشته شده، یکی و این‌همان‌اند؛ اما اگر هر دو نیمکره باقی بمانند و در نتیجه دو فرد داشته باشیم (چی و راستی)، فرد اصلی دیگر با هیچ کدام از آن دو این‌همانی ندارد و باید بپذیریم که از بین رفته است. حال سؤال اینجاست که چرا وقتی یک نیمکره که تنها بخشی از مغز فرد اصلی است سالم می‌ماند، این‌همانی شخصی توجیه می‌شود و باید بپذیریم که شخص اصلی نجات می‌یابد؛ اما اگر هر دو نیمکره او سالم بمانند و به تبع آن حافظه و ویژگی‌های شخصیتی در دو نفر باقی باشند، این امر به مرگ فرد اصلی ختم می‌شود، در حالی که نسبت به فرض قبل، عضو بیشتری از او سالم مانده است (Noonan, 2003: 128-129).

هرچند به لحاظ عقلی نمی‌توان از اشکال انشعاب پاسخ گفت، ولی برخی خواسته‌اند با استفاده از مباحث الهیاتی، نگرش غیرانشعابی را موجه نشان دهند. بر این اساس بیکر استدلالی را از متیو^۲ نقل می‌کند که در آن، با تکیه بر صفت عدالت خداوند در داوری و

^۱ non-branching view.

^۲ Matthew.

قضاوت‌های پس از مرگ ادعا شده است که خداوند هرگز اجازه نخواهد داد یک شخص دارای دو استمرار روانی باشد و در نتیجه یک شخص بشود دو شخص؛ زیرا در چنین موقعیتی، امکان داوری عادلانه بین آن دو شخص وجود نخواهد داشت. مدعای متیو آن است که اگر شخص الف (فرد اصلی) کسی باشد که مستحق عذاب است، از لحاظ متافیزیکی محال است شخص ب وج که بالفرض استمرار روانی شخص الف‌اند، هر دو، خاطرات شخص الف را داشته باشند؛ زیرا این امر در نهایت با عدالت خداوند تنافی دارد. صورت‌بندی استدلال این ادعا چنین است:

۱- شخص الف، استحقاق عذاب دارد.

۲- خداوند ذاتاً عادل است و در مورد همه قضاوت و داوری می‌کند.

۳- در فرضی که هر کدام از ب وج خاطرات شخص الف را داشته باشند:

یک) اگر خداوند تنها یکی از ب یا ج را عذاب کند (یعنی فقط ب را عذاب کند - چون ب استمرار شخص الف است - وج را عذاب نکند یا آنکه خداوند فقط ج را عذاب کند و ب را عذاب نکند)، خداوند عادل نخواهد بود؛ زیرا بین ب وج در آن که استمرار شخص الف بوده‌اند، تفاوتی وجود ندارد تا عقوبت آن دو فرق کند.

دو) اگر خداوند هم ب و هم ج را عذاب کند: در این صورت خداوند عادل نخواهد بود؛ زیرا مستلزم آن است که خداوند گناهی که شخص الف یک بار انجام داده، دو بار عقوبت کرده باشد.

۴- پس فرض وجود ب وج - یعنی تحقق دو استمراری روانی برای الف - با عدالت خداوند در مسئله داوری و عدالت، ناسازگار است.

۵- چیزی که خلاف صفات خداوند باشد محقق نمی‌شود.

۶- پس به لحاظ متافیزیکی، هرگز ب وج یعنی دو استمرار روانی از حافظه شخص الف، موجود نخواهند شد.

درست است که این استدلال می‌تواند مشکل انشعاب ذهنی را حل کند، اما باید دقت داشت که خود معیار روانی، توان پاسخ‌گویی به شبهات مربوط به انشعاب ذهنی را ندارد و

در این استدلال با تکیه با پیش فرض‌های الهیاتی سنگین، تضمینی ارائه شده است که چنین اشکالی به وقوع نخواهد پیوست (Baker, 2007: 379-380)؛ ولی این غیر از آن است که معیار روانی توضیحی برای چالش‌های موجود در نظریه خود-فارغ از وقوع یا عدم وقوع آنها- داشته باشد.

(۳) نگرش همزیستی

مطابق با نگرش همزیستی-که ممکن است از آن با عناوین مختلفی مانند «چندگانه‌نشینی»^۱ و مانند آن^۲ یاد شود- اگر در آینده دو نفر از یک شخصیت انشعاب پیدا می‌کنند، به این دلیل است که همین الآن دو نفر-کاملاً شبیه به یکدیگر در یک جا- وجود دارند. آن دو کاملاً شبیه به یکدیگر فکر می‌کنند و کارهای یکسانی انجام می‌دهند؛ لذا تا قبل از انشعاب ذهنی، یک نفر به نظر می‌رسند؛ اما پس از عمل جراحی و انشعاب، از یکدیگر جدا شده و تمایز آنها درک می‌شود. در این نگرش عملاً ما با دو نفر سروکار داریم نه سه نفر. توضیح دقیق این نظریه مبتنی است بر «چهار بُعدگرایی»^۳؛ به این معنا که اشیا با داشتن مقاطع و مراحل موقتی که در زمان‌های مختلف واقع می‌شود، تداوم می‌یابند. چهار بُعدگرایی معتقد است اشیا از اجزای زمانی یا مراحل مختلفی تشکیل شده‌اند؛ برای مثال انسان به مثابه یک کرم زمانی دیده می‌شود که از مراحل کودکی، نوجوانی و بزرگسالی تشکیل شده است. در مقابل سه بُعدگرایی اشیا را مجموعه‌هایی سه بعدی می‌داند که تنها در یک لحظه زمانی خاص موجودند. اگر به این مبنا خوب دقت کنیم، تغییر در چهار بُعدگرایی معنای دیگری پیدا می‌کند؛ زیرا زمان به عنوان یک بعد مستقل و متصل به اشیا در نظر گرفته می‌شود، لذا تغییر حالات به معنای پشت سر هم آمدن اجزای موقت یک شیء خواهد بود (Sider, 1997: 197-202).

1. multiple-occupancy view.

2. the plurality of worms.

3. four-dimensionalism.

وقتی این مبنا با نظریه معیار روانی - حافظه آمیخته شود، به دلیل استمرار روانی، دو مرحله به یک شخص تعلق دارد. به این صورت که پس از انشعاب، دو فرد داریم (چپی و راستی) که هر کدام از آن دو دارای دو مرحله‌اند و در مرحله قبل از تقسیم با یکدیگر اشتراک دارند. پس چپی دارای یک مرحله قبل از تقسیم است (S1) و یک مرحله بعد از تقسیم (S2)؛ همچنین راستی دارای یک مرحله قبل از تقسیم است (S1) و یک مرحله پس از تقسیم (S3).

پری در مقاله «آیا خود (ذات) می‌تواند تقسیم شود؟» این نظریه را تحلیل و صورت‌بندی کرده است. او فرضی را مطرح می‌کند که مغز آقای جونز، پس از تقسیم در مجموعه دو نفر دیگر - اسمیت و براون - که مغزشان از کار افتاده، قرار می‌گیرد. در این صورت جونز با ازکارافتادن قلبش می‌میرد، اما آن دو نفر دیگر زنده می‌مانند و هر کدام از آنها خودش را همان نفر اول می‌داند. در اینجا به نتایجی می‌رسیم که با یکدیگر ناسازگاری درونی دارند. از طرفی آن دو شخص نجات‌یافته غیر از هم‌اند و از طرف دیگر، آن دو شخص، ادامه و استمرار روانی فرد اصلی یعنی جونز هستند؛ در حالی که دو فرد نمی‌توانند استمرار و ادامه یک شخص به حساب آیند (Perry, 1972: 463-465).

دیدگاه مذکور برای پاسخ به این اشکال می‌پذیرد که: (۱) اسمیت - جونز (کسی که بدن آقای اسمیت و نیمکره آقای جونز را دارد) همان براون - جونز (کسی که بدن آقای براون و نیمکره دیگر جونز را دارد) نیست؛ اما دو گزاره دیگر را انکار می‌کند؛ یعنی نمی‌پذیرد که:

(۲) اسمیت - جونز همان شخص جونز است.

(۳) براون - جونز همان شخص جونز است.

در همه این سه گزاره، یک نام خاص یعنی «جونز» وجود دارد؛ اما این نام به یک شخص اختصاص ندارد. مراحل شخصیتی جونز - که قبل از عمل اتفاق افتاد - در واقع مراحل از شخصیت اسمیت - جونز و براون - جونز بوده است؛ البته نه به این معنا که از یک شخص، دو شخص منشعب شود تا این طور نتیجه گرفته شود یک فرد به نام جونز وجود داشته و الان دوتا شده است. چنین برداشتی به خاطر آن است ما - قبل از عمل - همواره یک فرد را شناسایی کرده بودیم و از فرد دیگر غافل بودیم. دلیل این مدعا آن است که بعد از عمل، اسمیت - جونز

مثلاً در اتاق ۱۰۲ است و براون-جونز در اتاق ۱۰۴، این دو غیر از هم‌اند و هر دو نیز نمی‌توانند ادامه یک فرد باشند. با توجه به معیار روانی، آن کسی که در اتاق ۱۰۲ است، همان «جونز» است و مطابق با همین معیار، آن کسی که در اتاق ۱۰۴ است نیز «جونز» است. با این تفاوت که «جونز» نام یک شخص خاص نیست، بلکه به دو شخص اشاره دارد. به عبارت دیگر اگر جونز پس از عمل، هم در اتاق ۱۰۲ و هم در اتاق ۱۰۴ حضور دارد، به این دلیل است که قبل از عمل، دو نفر «جونز» وجود داشت نه یک نفر (Perry, 1972: 469-485).

۴) نقد نگرش همزیستی

آنچه در این پاسخ وجود دارد، خلاف وجدان شهودی ماست. هر شخصی وجود خویش را به عنوان یک وجود واحد و متشخص می‌یابد که قابل اشتراک با غیر نیست (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۹۱۸-۹۱۹). اساساً همین مطلب ضرورت بحث از معیار این‌همانی شخصی را ایجاد کرده است. درواقع ما به دنبال آن بودیم که بدانیم علی‌رغم وقوع تغییرات کمی و کیفی مختلف، چه چیز حافظ این‌همانی و وحدت شخصی و عددی ماست. این در حالی است که نگرش چندگانه‌نشینی برای پاسخ به مسئله فرضی انشعاب ذهنی، صورت مسئله را پاک کرده و برای توجیه این‌همانی شخصی بر اساس معیار روانی با اصل شهودی و بدیهی «وحدت عددی و شخصی هر فرد» مخالفت کرده است.

همچنین مطابق با این نظریه، انسان موجودی زمانی است و در هر مقطعی از زمان که وجود دارد، فقط بخش موقتی از انسان محقق می‌شود. اگر چهاربعدگرایی را که مبنای این پاسخ است، بپذیریم، این احتمال وجود دارد هر مقطعی از مقاطع مذکور به شخص و فردی متمایز از دیگری اختصاص دارد و درنتیجه ما اشخاص و افراد متمایز خواهیم داشت. چهاربعدگرایی این امکان را فراهم می‌کند که هر شخصی بتواند ادعا کند یک شخصیت مستقل است نه آنکه بخشی از شخصیت دیگری به حساب می‌آید و بدین سان مسئله این‌همانی شخصی با چالش مواجه خواهد شد (Hudson, 2001: 114-118). درواقع ما به دنبال معیاری برای توجیه این‌همانی شخصی بودیم، اما در معیار ارائه‌شده، باید دلیل دیگری پیدا کرد که این شخصیت‌های به ظاهر متفاوت را به یک شخص برگرداند.

ج) ناکارآمدی استمرار در توجیه این‌همانی عینی

در معیار روانی، استمرار خاطرات و امور ذهنی برای توجیه این‌همانی شخصی و «خود» کافی دانسته شده است بدون آنکه امری جوهری -مجرد یا مادی- حافظ و جامع این ادراکات باشد. بنابراین همان طور که هیوم تصریح کرده است، نمی‌توان «خود» و شخصیتی، جدا از ادراکات یا در بنیاد آنها کشف کرد. به همین دلیل ادراک خود، درواقع ادراک همان صورت‌ها و انطباعاتی است که یکی پس از دیگری می‌آیند و می‌روند؛ اما همان طور که خود هیوم اعتراف کرده، بر اساس چنین رویکردی، هیچ وجه روشنی وجود ندارد که توضیح دهد چگونه از ادراکات متمایز و پراکنده، «این‌همانی شخصی» و «وحدت عددی» پدید می‌آید (کاپلستون، ۱۳۸۷: ۳۱۸-۳۲۱).

به تعبیر دیگر استمرار روانی تنها می‌رساند که این تجربه‌ها پس از یکدیگر محقق می‌شوند و نهایتاً می‌تواند این‌همانی امتدادی را توجیه کند؛ در حالی که در مسئله این‌همانی شخصی، ما به دنبال امری فراتر از آن هستیم. فرض کنید یک خط را با معین کردن نقاطی روی آن به چهار خط تقسیم کنیم. در این حالت ما یک خط داریم و اجزا مختلف این خط نیز همگی خط‌اند؛ به این معنا که همه آنها این‌همانی اتصالی و امتدادی دارند؛ اما نمی‌توان گفت جزء اول از خط همان جزء دوم از خط است؛ لذا میان آنها این‌همانی عینی و شخصی وجود ندارد. از اینجا دانسته می‌شود آنچه به عنوان این‌همانی شخصی در طول زمان‌های مختلف فهمیده می‌شود، با استمرار روانی قابل توجیه نیست؛ چراکه انسان می‌یابد خودش همان شخص مثلاً بیست سال پیش است نه آنکه صرفاً امتدادی متصل به تجربیات ذهنی گذشته است (معلمی، ۱۴۰۰: ۱۲-۱۴). بنابراین در مسئله این‌همانی شخصی، باید به دنبال معیاری باشیم که بتواند نشان دهد، شخص دیروز همان شخص امروز است و بدین سان «وحدت عددی» شخص، حفظ شود.

۴. برخی لوازم الهیاتی معیار روانی

درست است که بحث از معیار این‌همانی شخصی، از جمله مباحث فلسفه ذهن به شمار می‌رود و کمتر جنبه الهیاتی دارد، اندیشه‌های بنیادین همواره دلالت‌ها و لوازم متعددی را در

علوم مختلف در پی خواهند داشت. نظریه معیار روانی نیز از این قاعده مستثنا نیست و با برخی مباحث الهیاتی تلاقی پیدا می‌کند؛ چراکه از طرفی معیار روانی در تلاش است نشان دهد «من» و خویشتن هر انسانی در امور ذهنی و روانی -مانند حافظه و خلیات- ریشه دارد و از طرف دیگر ادیان نیز برای تربیت و تعالی همین حقیقت که با «من» از آن تعبیر می‌شود، تلاش می‌کنند. انبیا برای هدایت انسان یعنی چیزی که ادراکات و باورهای انسان به آن مستند است، آمده‌اند و مطابق با آموزه‌های دینی، روز قیامت همین «من» است که وارد عالم دیگری می‌شود (سجده: ۱۱) و بر اساس اعتقادات و اعمالی که داشته است، به سزا یا جزای اعمال خود می‌رسد (نمل: ۹۰).

نظریه معیار روانی می‌پذیرد که شخص در عالم دنیا می‌تواند این‌همانی خود را حفظ کند و به همین دلیل مسئله ثواب و جزا در دنیا معنادار می‌شود و از این جهت، نظامات حقوقی تا حدودی می‌توانند رفتار خود با خطاکاران و قانون‌شکنان را توجیه کنند؛ اما باید بینیم که آیا نظریه معیار روانی به لحاظ منطقی می‌تواند اثبات کند که حقیقت شخصی «من» پس از مرگ نیز قابلیت بقا دارد یا نه؟ به عبارت دیگر آیا به لحاظ عقلی می‌توان معیار روانی را پذیرفت و در عین حال به آموزه‌های مهم دینی مانند زندگی پس از مرگ و ثواب و جزا نیز معتقد بود یا مطلب به گونه دیگری است؟

در همین راستا بیکر تصریح می‌کند یکی از امتیازهای معیار روانی -حافظه که در اندیشه لاک آمده، آن است که این‌همانی شخصی در طول زمان را وابسته به یک جوهر خاص نمی‌کند، بلکه جوهرهای متعدد، صرفاً به این دلیل که از آگاهی یکسانی برخوردارند، یک شخص به حساب می‌آیند. چنین دیدگاهی می‌تواند با مسئله معاد و زندگی پس از مرگ، سازگاری کاملی داشته باشد (Baker, 2007: 373-374). به عبارت دیگر معیار روانی نشان داده است، شرط این‌همانی شخصی را استمرار روانی می‌داند و اهمیتی ندارد که جوهر مادی شخص عوض شود یا نه؛ مادامی که ادراکات و آگاهی‌هایی که هویت شخص متوقف بر آن است، استمرار خود را حفظ می‌کند، این‌همانی شخصی نیز پایدار خواهد بود؛ اگرچه آگاهی شخص، در مجموعه‌ای از جوهرهای متفاوت اتفاق بیفتد (Lock, 1947: 2 / 166-167).

نظریاتی که تأکید می‌کردند ممکن است انسان در اثر پیوند مغزی، این‌همانی شخصی خود را در بدن دیگری حفظ کند، شاهد دیگری است که نشان می‌دهد از منظر معیار روانی، این‌همانی شخصی هیچ‌گونه وابستگی‌ای به بدن مادی ندارد. بنابراین شاید در نگاه اولیه این طور به نظر برسد که معیار روانی، مخالفی با مسئله معاد ندارد؛ البته به شرطی که استمرار روانی - حتی اگر شده در قالب بدن دیگری - باقی بماند (مسلین، ۱۳۸۸: ۳۹۸-۴۰۰). اما با توجه به تحلیل واقعیت‌های ذهنی به امور فیزیکی و وابستگی آنها به جنبه‌های بدنی (Block, 2007: 28)، این تصور بسیار مشکل است که وضعیت روانی ما از جوهری به جوهر دیگری منتقل شود. در اکثر مثال‌هایی که این انتقال مطرح شده است، مغز به عنوان جوهری که ادراکات به آن منتسب است، همواره وجود داشته است؛ اما موقعیتی را فرض کنید که تمام بدن، حتی مغز هم از بین رفته و پس از آن قرار است آگاهی و سایر پدیده‌های ذهنی و روانی در یک جسم و جوهر جدید موجود شود. سوالی که اینجا پیش می‌آید آن است که در فترت از بین رفتن بدن و مغز سابق و ایجاد یک بدن جدید که ادراکات و آگاهی‌ها به آن نسبت داده می‌شود، آگاهی‌ها و پدیده‌های ذهنی ما در چه وضعیتی هستند؟ تبیین‌های فیزیکالیستی و مادی از پدیده‌های ذهنی نمی‌توانند توضیح دهند که ادراکات مذکور چگونه از یک بدن به بدن دیگر منتقل می‌شوند؛ چراکه آنها چیزی فراتر از جنبه‌های فیزیکی مربوط به همین بدن نیستند؛ لذا با از بین رفتن بدن، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند تا بخواهد در بدن دیگری قرار داده شود. به تعبیر دیگر سؤال اساسی آن است که با از بین رفتن بدن، چه بر سر حافظه و ادراکات که قوام هویت و شخصیت هر کسی قائم به آن است، می‌آید؟ در اینجا باید پرسید که آیا حافظه و ادراکات انسان، امری جوهری است یا عرضی؟ همچنین این سؤال مطرح است که آیا این ادراکات، امر یا اموری مادی‌اند یا مجرد از ماده؟

فرض اول: اگر حافظه و ادراکات، امر یا اموری عرضی باشند، از آنجایی که عرض قائم به موضوع است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۳۵/۴)، پس همواره نیازمند موضوع و بدنی خواهد بود. در فرضی که بدن قبلی کامل بسوزد و از بین برود، حافظه و ادراکات باید از موضوع قبلی کوچ کنند و عارض بر موضوع دیگری

شوند؛ اما می‌دانیم که انتقال عرض از موضوعی به موضوع دیگر محال است (ابن‌سینا، ۱۳۷۶: ۱۴۰-۱۴۲)؛ چراکه در لحظه انتقال، در یک آن، چیزی که حقیقتش عرض و وابسته به دیگری فرض شده، باید بدون موضوع و قائم به نفس باشد و سپس بر موضوع و بدن دیگری عارض شد. لازمه این مطلب آن است که در لحظه انتقال، آن شیء هم جوهر باشد و هم عرض؛ اما چنین فرضی باطل است؛ زیرا به اجتماع نقیضین - در موضوع بودن و در موضوع نبودن - می‌انجامد.

فرض دوم: اگر حافظه امری جوهری باشد، پس نیازی به بدن ندارد؛ چراکه حافظه مانند هر امر جوهری دیگری، قائم به خود است و نیاز به موضوع ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۶ق: ۹۰)؛ اما اگر به‌راستی حافظه و ادراکاتی که این‌همانی ما در گرو آنهاست، امری جوهری است، باید بررسی کرد که آیا این جوهر مادی است یا مجرد؟ اگر بگویید این جوهر، مجرد و غیرمادی است، به معنای پذیرش نظریه معیار نفسانی است که خلاف فرض است؛ چراکه قائلان به معیار روانی، معیار نفسانی به مثابه جوهری غیرمادی را که قوام هر انسانی به اوست، نمی‌پذیرند. اگر گفته شود جوهر مذکور جوهری مادی است، قاعدتاً باید این جوهر، امری ورای بدن باشد که حقیقت انسان به همان است؛ اما روشن است که ما غیر از بدن مادی خود، جوهر مادی دیگری نمی‌یابیم و پذیرش چنین جوهری ادعایی بدون دلیل است.

یک دفاع ناقص از معیار روانی آن است که کسی بخواهد ادعا کند، پس از آنکه بر اثر عوامل مختلف، بدن از بین رفت، خداوند حافظه انسان و روابط بین سلول‌ها را که معدوم شده، با بدن دیگری ایجاد می‌کند؛ لکن از آنجا که در معاد، عین و نه صرفاً موجودی شبیه به موجود سابق باید موجود شود و همان، به ثواب یا جزا برسد، در نتیجه چنین رویکردی درواقع به مسئله «اعاده معدوم بعینه» بازخواهد گشت که با استدلال‌های مختلف رد شده است (طباطبایی، ۱۴۰۲ق: ۲۴-۲۵). بنابراین قائلان به نظریه معیار روانی در توجیه این‌همانی شخصی باید به لوازم کلامی خود دقت داشته باشند و بدانند که معیار روانی منطقاً به انکار معاد منتهی خواهد شد.

نتیجه‌گیری

برای توجیه «این‌همانی شخصی» و «وحدتِ هویت فردی» که امری شهودی و وجدانی است، معیارهای مختلفی بیان شده است. بسیاری از فیلسوفان «استمرار روانی» را معیار این‌همانی شخصی بیان کرده‌اند. با مراجعه به کلمات قائلان به معیار روانی می‌توان دریافت که برای رهایی از اشکالات این نظریه، تقریرهای مختلف و متنوعی از آن ارائه شده است. بنابراین وقتی گفته می‌شود «استمرار روانی معیار این‌همانی شخصی است»، این جمله می‌تواند معانی تقریباً متفاوتی را افاده کند. فارغ از این تفاوت‌ها، اما همه موافقان این نظریه با انکار روح مجرد و ناکافی دانستن بدن در توجیه این‌همانی شخصی، مسئله هویت شخصی را به یافت‌های ذهنی گره می‌زنند.

ارزیابی معیار روانی می‌تواند از جنبه‌های مختلف بررسی شود؛ اما اگر بخواهیم با اجتناب از مباحث مبنایی، این نظریه را به صورت روبنایی بررسی کنیم، با چالش‌های مهمی مواجه می‌شویم. از منظر فلسفی، معیار روانی با چالش‌هایی مانند «اشکال انشعاب ذهنی» مواجه است؛ چراکه مطابق با معیار ارائه‌شده باید جایز باشد یک شخص تبدیل به دو شخص شود، در حالی که «کثرة الواحد» قطعاً باطل و امری متناقض است. اشکال روبنایی دیگر به ناکارآمدی استمرار و امتداد صرف در توجیه این‌همانی عینی که در هویت شخصی به آن نیاز است، باز می‌گردد؛ زیرا با «استمرار و امتداد» چیزی فراتر از این‌همانی امتدادی اثبات نمی‌شود، در حالی که توجیه این‌همانی شخصی تنها زمانی ممکن است که این‌همانی عینی به اثبات رسیده باشد؛ همچنین برخی لوازم الهیاتی نظریه معیار روانی قابل پذیرش نیست؛ چراکه این نظریه با نفی هر گونه ساحت غیرمادی در خویشستن انسان نمی‌تواند استمرار شخص پس از مرگ را به درستی توجیه کند و با زوال بدن، بقای حافظه و ادراکات که این‌همانی شخصی در گرو آنها دانسته شده، توجیه معقولی نمی‌یابد.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۶)، الإلهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، مرکز انتشارات.
- اکبری، رضا (۱۳۹۰)، جاودانگی، قم: بوستان کتاب.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۸)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، قم: مکتبة المصطفوی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۸)، نهاية الحکمة، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، ج ۴، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی .
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۶ق)، نهاية الحکمة، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسة النشر الإسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۰۲ق)، بداية الحکمة، قم: جماعة المدرسين فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسة النشر الإسلامی.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۷)، تاریخ فلسفه، ج ۵، تهران: انتشارات سروش.
- مسلین، کیت (۱۳۸۸)، درآمدی به فلسفه ذهن، ترجمه مهدی ذاکری، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چ ۱.
- معلمی، حسن (۱۴۰۰)، تحلیل و نقد مبانی این‌همانی نفس بر اساس مبانی حکمت متعالیه، نشریه آیین حکمت، ۱۳ (۴۷)، ۷-۲۰.
- Baker, Lynne Rudder (2007), death and the afterlife, in: Wainwright, William J., The Oxford Handbook of Philosophy of Religion, Oxford University Press.
- Butler, J. (2008), Of Personal Identity, in Perry, J. (ed.), Personal Identity, Berkeley: University of California Press.
- Block, Ned J. (2007), Consciousness, Function, and Representation: Collected Papers, London: MIT Press.
- Grice, H. P. (1942), Personal Identity, in Mind, 50 (200), 330–350, Oxford University Press on behalf of the Mind Association.
- Hudson, Hud (2001), A materialist metaphysics of the human person, Cornell University Press.
- John Lock (1942), An Essay Concerning Human Understanding, Book 2 .
- Noonan, Harold W. (2003), Personal Identity, 3th Edition, Routledge .

- Parfit, D. (1984) *Reasons and Persons*, Oxford: Oxford University Press.
- Perry, J. (1972) Can the Self Divide, *Journal of Philosophy*, (69), 463–488.
- Quinton, A. (1962), *The Soul*, *Journal of Philosophy*, (59), 393–409.
- Reid, T. (2003), *Essays on the Intellectual Powers of Man*, in Martin, M. and Barresi, J. (eds.), *Personal Identity*, Malden, MA: Blackwell.
- Shoemaker, S. (1984), *Personal Identity: A Materialist's Account*, in Shoemaker and Swinburne, *Personal Identity*, Oxford: Blackwell .
- Shoemaker, S. (2008), *Persons and Their Past*, in *Personal Identity*, Edited by John Perry, Berkeley, University of California Press.
- Sider, Theodore (1997), *Four Dimensionalism*, *Philosophical Review*.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی